دوفصلنامه علمی ـ تخصصی انجمن ادبیات
سال پنجم/شماره ۵/ بهار و تابستان ۱۴۰۱

Two scientific-specialized quarterly journals of
Tabligh Scientific Research Association
Year. 5/ No. 5Spring and Summer 2022

درآمدی برادبیات عرب(بخش دوم)

□ عبدالله امیری *

در بخش اول(شماره چهارم فصل نامه) دانستیم که برخی‌علوم ادبی‌عبارتنداز: اشتقاق، صرف، نحو، لغت، کتابت، قرائت، تجوید، معانی، بیان، بدیع، شعر، انشاء، امثال، تاریخ ادب. همچنین در بخش قبلی علاوه برمفاهیم وکلیات، اولین علم ادبی‌تحت، علم اشتقاق، بررسی‌گردید. حالا ادامه مبحث را ملاحظه فرمائید.

۲) علم لغت

یکی‌از نیازهای مهم دانش پژوهان یک علم، آشنایی با معانی دقیق کلمات است. علم لغت، دانشی‌است که درآن، معنای هرکلمه شناسایی‌شده و ریشهٔ آن ها بررسی‌می‌شود. دراین قسمت با این علم کاربردی آشنا می‌شویم.

الف) تعریف لغت

لغت: لفظی‌که برای معنایی وضع شده باشد، مجموعه الفاظی که مردم به وسیله‌ای آن سخن می‌گویند، کتابی که شامل واژه ها، ترکیبات، واصطلاحات یک زبان را معنی و تفسیر می‌کند، کتاب لغت، فرهنگ نامه، قاموس. دراصطلاح ادبی، دانشی‌است که درآن، معنای هرکلمه شناسایی می‌شود، ریشهٔ کلمه، حرکت عین الفعلِ ماضی ومضارع، لازم ومتعدی بودن و... نیز بررسی می‌شود. علم به لغت عرب که موادّ الفاظ را تفسیر و معانی مفردات آن ها را تبیین می‌کند، یکی از علوم مقدّماتی ادبیات عرب است و دانستن آن برای فهم قرآن و احادیث ضروری است. زیرا مهم ترین منابع اسلامی، یعنی کتاب و سنّت، به زبان عربی است. پس دانش پژوهان علوم دینی باید به معانی

لغات والفاظ، آگاهی داشته باشد تا بتواند مراد و مقصود متکلّم را از عبارت کتاب و سنّت بفهمد و تفاوتی نیست که آگاهی و دانش وی به معانی لغت عرب از راه اجتهاد در لغت باشد یا از طریق مراجعه به اقوال دانشمندان و متخصّصان در فنّ. (انوری، ۱۳۸۷، «لغت»)

مثلًا قرآن می‌فرماید: (فَتَیَمَّمُوا صَعیداً طَیِّباً)؛(مائده/٦). یعنی بر«صعید»تیمم کنید. حال تا معنای کلمه«صعید» برای فقیه مشخص نگردد که مثلًا مقصود از آن، مطلق وجهُ الارض است یا خصوص تراب و خاك، نمی تواند صریحاً فتوا بر جواز تیمم بر مطلق وجهُ الارض یا خصوص خاك را بدهد. یعنی در مرحلهٔ نخست باید مفهوم کلمه «صعید» یا از روی اجتهاد و یا با مراجعه به نظرات علمای لغت، دانسته شود تا بتوانند بر جواز تیمم بر یکی از آن دو فتوا بدهد.

همچنین در مورد «غنیمت»که در قرآن کریم: (وَاعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ)؛ انفال/٤١) موضوع خمس واقع شده، بحث می‌شود که آیا تنها به معنای غنایم جنگی است یا هر گونه درآمد و منفعتی را شامل می‌گردد. یا عنوان «جمره»در مناسك حج مطرح است که آیا «محل اجتماع سنگریزه» هاست یا «ستون های مخصوص»

ب) فایدهٔ لغت

فوائد، یامهم ترین کاربرد لغت، عبارتنداز:

۱) تعیین دقیق ریشهٔ کلمات؛ مثلاً اگر ریشه کلمه‌ای را ندانیم ودر ریشهٔ آن، دو یاچند احتمال را ممکن بدهیم«بدانیم»، تک تک احتمالات را باید با مراجعه به لغت، بررسی‌کنیم.

۲) بیان معنا یا معانی‌کلمات، از لغت فهمیده می‌شود.

۳) تعیین حرکت عین الفعل ماضی ومضارع افعال ثلاثی مجرد؛

٤) تعیین مصدر یا مصادر افعال؛

٥) بیان ابوابی که هریک از ریشه ها درآن ابواب استعمال شده است؛

٦) بیان معنای ابواب درهر ریشه؛

۷) تعیین لازم یا متعدی بودن یک فعل؛

۸) تعیین متعدی بنفسه یامتعدی به حرف جر بودن یک فعل؛

۹) بیان تأثیر حروف جر بر معانی یک فعل؛

۱۰) تعیین افعال چند مفعولی؛

۱۱) بیان مشتقات صرفی یک ریشه؛

۱۲) بیان جمع های مکسر یک کلمه؛

۱۳) بیان انواع اسم های غیرقیاسی یک ریشه، ازقبیل: اسم مصدر، اسم جمع، اسم جمعی جنس، و...

۱٤) بیان مؤنث های مجازی؛

۱۵) بیان وزن برخی کلمات.

چنین مواردی را نمی‌توان درکتاب های صرفی و نحوی یافت؛ از این رو مراجعه به کتاب های لغوی ضروری است. (جزایری، ۱۳۹۹، ٤۲۰)

ج) موضوع لغت

موضوع لغت: ریشه یابی و بیان معانی کلمات است، یعنی دانشی‌که موادّ الفاظ را تفسیر و معانی مفردات را بیان می‌کند؛ مثلاً گاهی یک ماده در بیش از یک معنا به کار رفته است. مانند: مادهٔ حسب.

۱) حَسُبَ یَحسُبُ حَسباً وحِسَاباً، بمعنی، آن را شمرد.

۲) حَسِبَ یَحسَبُ ویَحسِبُ حِسباناً ومَحسَبَةً؛ بمعنی، آن را گمان کرد.

۳) حَسُبَ یَحسُبُ حَسَباً؛ بمعنی دارای حسب وگوهره نیکوشد. معانی این‌گونه موارد، ازکتب لغت فهمیده می‌شود. (جزایری، ۱۳۹۹، ۷۵)

۳) علم صرف

پس ازآشنایی باعلم اشتقاق و لغت، دراین قسمت بایکی‌ازمهم ترین علوم ادبی، یعنی‌علم صرف آشنا می‌شویم.

الف) تعریف علم صرف

صرف و تصریف، درلغت، به معنی مطلق گردانیدن و تغییردادن است. دراصطلاح ادبی، دانشی است که با آن ساختار کلمه های متصرف، حروف اصلی و مزید، صحیح واعلال وحروف آن و نیز تغییراتی که به صورت قیاسی برآن ها رُخ می دهد، شناخته می‌شود، دانشی است که از تغییر دادن لفظ و کردانیدن کلمه ها از حالی به حالی بحث می‌شود وتغییر برسه گونه است:

۱) تغییرذاتی: چیزی است که ذات شیئ تغییر می یابد. مثل: (حرّقت الشّجره فَصارت رُماداً)؛ یعنی سوزانیدم من درخت را پس گردید خاکستر(دراین مثال ذات وحقیقت درخت وخاکستر باهم فرق می‌کند)

۲) تغییرصفاتی: چیزی است که صفت شیئ تغییرمی یابد. مثل: (صبّغت القرطاس فصارت احمراً)؛ یعنی، رنگ کردم من کاغذ را پس گردید قرمز.

۳) تغییرحالی: چیزی است که حال شیئ تغییرمی یابد. مثل: (صارَالخمرخِلاً)؛ یعنی، گردید شراب، سرکه؛ یعنی اول مُسکربود وحالا مُسکرنیست و دراین قسمت فقط حالت مست کننده‌ای آن تغییرکرده است.

تغییرات صرفی، یادرمعنی است(مانند: تغییریافتن مصدر به صیغه های ماضی ومضارع واسم فاعل واسم مفعول، و... مانند، نسبت و تصغیر)، یا برای آسان شدن تلفظ که این تغییر اخیر، منحصر است درافزودن حروف مزید، حذف و ابدال، و قلب، وادغام، وصرف فقط متعلق به اسم های معرب، واسم های متصرف است.

ارتباط تغییرات سه گانه به این است که: درتغییرذاتی، تغییر صفاتی وتغییرحالی، هردوهست. امّا بر خلاف تغییر صفاتی و حالی که درآن هاتغییر ذاتی نیست. وامّا تغییر صفاتی نسبت به تغییر حالی، نیزاعم است؛ چون که صفت شیئ اگرتغییر بیابد می شود که حالش هم تغییرنماید وامّا تغییر حالی از هردو اخص است؛ چون که می شود حال شیئ تغییرنماید ولی ذات وصفاتش تغییرنکند، چنان که درمثال مذکورمشاهده گردید. درعلم صرف تغییرات ذاتی کلمه مد نظراست وآن به دوگونه است: ساختاری ولفظی. هدف از تغییرات ساختاری؛ رسیدن به معانی مختلفه است و هدف از تغییرات لفظی؛ رسیدن به سُهولت درتلفظ است.(محمدی قاینی، بی‌تا، ۱۰۲)

علّت نام‌گذاری این علم به«صرف»و«تصریف»، همین تغییرات معنایی«ساختاری» ولفظی است که دراین دانش بررسی می‌شود. مثلاً کلمة(ضَرْبْ)؛ یعنی زدن به صورت(ضَرَبَ ، اضْطَرَبَ ، تَضارَبَ و اضْرَبَ) درمی آید و در هرکدام از این صیغه ها معنای متفاوت دارد. یا(خُرُوج)؛ یعنی بیرون رفتن، به صورت(خَرَجَ و اخْرَجَ و اسْتَخْرَجَ و خَرَّجَ) معانی دیگری بدست می‌دهد. همان طوری که در شکل فعل ماضی و مضارع واستفهام و امر و نهی‌و جحد، معانی دیگری پیدا می‌کرد. (حسینی، ١٣٦٤، ١، ٦ ؛ حائری، ۱۳۸۱، ۸۸)

ب) فایده‌ی علم صرف

فایدهٔ علم صرف عبارت است از:

۱) کلمه شناسی: آشنایی باساختارکلمات وتغییرات معنـوی ولفظـی‌آن هـا و در نتیجـه ترجمـه‌ی آن ها.

۲) کلمه سازی: قدرت برساختن کلمات مناسب برای معانی مورد نظر. به بیان دیگـر، سـاختن واژه های جدید برای مقاصد جدید.

۳) تلفظ صحیح کلمات وواژه ها. پس علم صرف، فایده‌ی مهـم دارد؛ شناسـاندن کلمـات از نظـر هیئت و صیغه وتلفظ صحیح آن ها. انسان با دانستن صرف، قدرت پیدا می‌کند چگونه یـك کلمـه را بـه شکل های مختلف تغییردهد تا از آن معانی مختلف حاصل گردد. پس صرف؛ یعنی ساختن کلمـه هـا و برای ساختن هرچیزی به:

الف) مواد مناسب آن: نیاز داریم که از کتـابِ لغـت و از زبـان عـرب(مثلاً درسـاختن، سـاختمان؛ آجُر، سنگ، ماسه، و...،لازم است، و نیز درعلوم مـورد بحـث، بـه لفـظ، کلمـه، کـلام، مـواد مناسـب خودشان)، نیازمندیم.

ب) قالب والگو: نیازمندیم که طبق آن صیغه سازی کنیم(مثلاً صیغه هـای ماضـی، مضـارع، و...). پس معلوم شد که علم صرف برای فهم الفاظ قرآن و سنّت و به دسـت آوردن ظهـور و مـراد مـتکلّم لازم است.

ج) موضوع علم صرف: موضوع علم صرف«کلمه»ازجهت ساختاراست، یعنی دراین علـم در بـارهٔ ساختارکلمه و تغییرات آن بحث می‌شود. کلمه صرفی، لفـظِ مفـردی اسـت کـه دارای معنـی بـوده و در معرض ساختن ودگرگون شدن است، امّا حرف که یکی از اقسام کلمه است، سـاختن نمـی‌خواهـد، از پیش ساخته شده؛ چون «از» همیشه «از» است. «از» مذکر و مؤنث و مخاطب و مغایـب نـدارد، پـس در علم صرف به حرف کاری نـداریم. در حـرف تصـریف نیسـت؛ چـون در آن تصـرف و دگـر گـونی نیست و در نتیجه موضوع علم صرف می‌شود اسم و فعـل.(حسـینی، ١٣٦٤، ١، «صـرف» ؛ حـائری، ١٣٨١، ٨٩)

۴) علم نحو

یکی‌از علوم ادبی، علم نحو است که معمولاًدرکنـارعلم صـرف و لغـت مطـرح مـی‌شـود. در ایـن

قسمت با این علم، آشنا می‌شویم.

الف) تعریف علم نحو

نحو: درلغت، بمعنی‌شیوه، طرز، دراصطلاح زبان شناسی، مجموعه‌ای اصول یـا قواعـدِ سـازنده‌ای که براساس‌آن ها، واژه های یک زبان به صورت جمله آرایش می یابند، دانشی که به بررسی واژه هـا مـی پردازد. دراصطلاح نحو، علمی است که به وسیلهٔ آن حرکات یـا سـکون حـرف آخرمعمول(کلمـهٔ دوم) که با عامل(کلمهٔ اول) ترکیب شده فهمیده می‌شود. به بیان دیگر، به واسطهٔ آن احوال اواخر کلمـات سـه گانهٔ (اسم، فعل و حرف) از حیث معرب بودن یا مبنـی بـودن و چگـونگی اعـراب و ترکیـب بعضـی بـا بعض دیگر، شناخته می‌شود و از آنجا کـه یـك کلمـه حتّـی در یـك حالـت، اسـتعداد پـذیرش معـانی مختلفه را دارد، مثلًا اگر منصوب باشد احتمال دارد که مفعـول یـا تمییـز یـا حـال باشـد، و اگـر مرفـوع باشد، شاید فاعل یا نائـب فاعـل باشـد و هـر یـك از ایـن احتمـالات در کیفیـت اسـخراج معنـا تـأثیر می‌گذارد و در نتیجه آشنای باعلم نحو برای فهم معنای دقیق آن مؤثّر است، لـذا فـرا گـرفتن علـم نحـو، جهت تحصیل موارد فوق ضروری است.

در مسأله مسح وضو که آیا مسح واجب است یا شُستن پا، در ارتباط با آیه: (یا أَیُّهَـا الَّـذینَ آمَنُـوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی کـه بـه نمـاز مـی‌ایسـتید، صـورت و دسـت هـا را تـا آرنـج بشویید! و سر و پاها را تا مفصل [برآمدگی پشت پا] مسـح کنیـد! (مائـده/٦)؛ بـین امامیّـه و اکثـر اهـل سنّت اختلاف نظر است که آیا «أرجلَکم» عطف بر «بِرُؤُسِکُمْ» است، یا به «أَیْدِیَکُمْ»؟ طبعـاً شـناخت حقّ در مسأله، مبتنی بر شناخت دقیق قواعد نحوی است.

ب) فائدهٔ علم نحو

فائدة علم نحو: (صیانة اللّسان عن الخطأ في الکلام)؛ غرض از فراگرفتن علـم نحـو، فهـم صـحیح کلام عرب و حفظ زبان از خطای درگفتاراست و آن به اعراب مربوط است، زیرا در ایـن زبـان، حـالاتِ لفظ(فاعل، مفعول، مبتد...)از اعراب فهمیده می‌شود. اعراب، مجموع رفع، نصـب، جـرّ و جـزم کـه از ترکیب دو کلمه به وجود می آید و بر حرف آخر کلمهِ دوم که محل اعراب نامیـده شـده ظـاهر مـی‌شـود کلمهٔ اول را عامل ودوم را معمول می نامند. حرکت حرفِ آخرکلمه به وسـیلهٔ قواعـد علـم نحـو شـناخته می‌شود. به بیان دیگر، درعلم نحو، دو موضوع مهم را می‌آموزیم:

۱) ترکیب کلمه ها

دربارهی ترکیب درعلم نحو می‌آموزیم که چگونه باید کلمه ها را به صورت: فعل و فاعل، فعل ومفعول، فعل و نایب فاعل، مبتدا و خبر، عوامل و معلول هایشان را ترکیب کنیم و چگونه حال و تمیز را درکلام بیاوریم و چگونه جمله ها را بسازیم و چگونه آن ها را بخوانیم.

۲) حالت کلمه ها(حرکت و سکون)، یعنی این که چگونه کلمه ها را با هم جمع کنیم و چگونه فعل و فاعل، مبتداء و خبر، اسم و فعل و حرف را درکنار هم بگذاریم و چگونه در این ترکیب، آخرآن کلمه ها را بخوانیم و با چه حرکتی همراه کنیم. به بیان دیگر، دراین قسمت از مبنی و معرب و از مفهوم اعراب، اقسام اعراب، علائم اعراب، اقسام معرب و عوامل اعراب، گفت و گو می‌شود. با شناختن این قسمت باید وضعیّت آخر هر کلمه به دست بیاید. (حسینی، ١٣٦٤،«نحو» ؛ حائری، ۱۳۸۱، ۱۸۱، ۱۸۲)

ج) موضوع علم نحو:

کلمه وکلام است، زیرا إعراب(حرکات وسکون)بر این دو، عارض می‌شود.

۱) کلمه نحوی: لفظی است که برمعنایی مفردی دلالت می‌کند، که برای آن وضع شده است، جدای از این که یک حرف باشد، مانند: (لام جرّ)یا بیشتر.(کلمه، به عقیده‌ای نحویون، سه قسم است: اسم، فعل وحرف، و به عقیدهٔ صرفیون، دوقسم است: اسم و فعل)

۲) کلام نحوی: چیزی است که ازدوکلمه یابیشتر ترکیب شده باشد، ودارای معنی مفید ومستقلّی باشد، مانند: مؤمن زیرک است، نمازستون دین است.

د) تفاوت صرف و نحو

یکی‌از بهترین راه های پی بردن به تفاوت صرف و نحو، مقایسه بین عناصر صرفی و نحوی متشابه است. اکنون می‌خواهیم به عنوان نمونه، اسم فاعل را که یک عنوان صرفی‌است، بافاعل که یک عنوان نحوی‌است، مقایسه کنیم وهم چنین بین اسم مفعول و مفعول، تا تفاوت آن ها روشن شود.

۱) اسم فاعل وفاعل

اسم فاعل: درلغت، کننده را گویند، و در علم صرف(الفاعل ما صدر عنه الفعل)؛ یعنی، فاعل

چیزی است که صادرشود از او فعل چـون ضـاربٌ، یعنـی اوسـت یـك مـرد زننـده. پـس اسـم فاعـل، اسمی‌است که باساختارخود، برصدور حَدَث دلالت می‌کند.

فاعل: «هرفعلی به فاعلی نیازدارد و فاعل»درعلم نحو، کسـی‌اسـت کـه فعـل بـه او ایسـتاده و بـراو استوار است.(به عبارت دیگر، فاعل اسمی‌است، که درآن عاملش بـه اونسـبت داده شـود درحـالتی‌کـه وجود این عامل وابسته به آن فاعل باشد. بنابراین، فاعل نقشی‌است کـه یـک کلمـه، درترکیـب بـا دیگـر کلمات در جمله پیدا می‌کند؛ حال فرقی نمی‌کند که وزن این کلمه، بر چه چیز دلالت کنـد، یـا اساسـاً وزنِ آن، معنایی‌داشته باشد یاخیر. به عنوان نمونه، کلمة«ناصِر»مـی‌توانـد در جملـه، نقـش هـایی‌چـون مبتدا، خبر، فاعل، مفعول، مجرور به حرف جر، صفت و حال را بپذیرد؛ ولی همچنان به معنـای«یـاری کننده»،(معنای اسم فاعلی)باشد؛ این معنا از جایگاه و موقعیّت کلمه در جمله فهمیده نمی‌شـود؛ بلکـه کلمه به خودی خود، این معنا را می رساند. به مثال های ذیل توجّه نمایید:

الناصرُ ذَهَبَ، عَمروٌ ناصرٌ، ذَهَبَ الناصرُ، أَجلَستُ الناصرَ، مَرَرتُ بِناصرٍ؛ درهمـه‌ای ایـن مثـال‌هـا «ناصر»اسم فاعل می‌باشد؛ امّا فقط درمثال سوم فاعل است.

ذهب الناصر، ذهب المَنصورُ، ذهب العلّامه، ذهب عَمروٌ ؛ درهمه‌ای این مثـال هـا، فاعـل وجـود دارد؛ لکن فاعل، فقط درمثال اول، اسم فاعل نیزهست.

۲) اسم مفعول ومفعول

اسم مفعول که یک عنوان صرفی‌است ومفعول که یک عنـوان نحـوی اسـت، رابطـه‌اش بـدین قـرار است.

الف) اسم مفعول

اسم مفعول درلغت، کرده شده را گوینـد، و در اصـطلاح صـرفی(المفعول مـا وقـع علیـه الفعـل)؛ یعنی، مفعول چیزی است که واقع بشود بر او فعل، چون: مضروبٌ، یعنی یك مرد زده شـده. پـس اسـم مفعول عنوانی است که ازکلمه، به خودی خود فهمیده می‌شود؛ مانند: مضروبٌ(مردِ زده شده).

ب) مفعول

مفعول به«کلمه»زائدی که فعل برآن واقع شده(یعنی، هرفعلی ناچار برچیـزی واقـع مـی‌شـود). بـه بیان دیگر، مفعول چیزی است که عمل«فعـلِ»فاعـل بـراو واقـع شـده، نـه دراو ونـه بـرای او ونـه بـا او.

مانند:(قرأتُ الکتابَ)؛ کتاب را خواندم. منظوراز وقوع فعل درنزد ادباء و نحوین، وقوع نسبت درخارج از فاعل است وازاین جهت لفظ«زَیداً» درمثال «ما ضَرَبتُ زَیداً»،«من زید را نزدم»، مفعولٌ به است، همان گونه که لفظ «زَیدٌ» درعبارت«ما جاءَ زَیدٌ»،«زید نیامده است»، فاعل محسوب می‌شود. (حسینی، ۱۵۹،٤،۱۳۹٤)

با توجّه به معانی اسم مفعول ومفعول، روشن گردید؛ اسم مفعول، عنوانی است که از کلمه، به خودی خود فهمیده می‌شود؛ مانند، منصورٌ (یاری شونده)؛ ولی عنوان مفعول، نقشی‌است که ازبررسی رابطه یک کلمه درساختارجمله با دیگر عناصرآن جمله درک می‌شود. (جزایری، ۱۳۹۹، ۳۹۵)

۵) علم معانی

تاکنون با علوم ادبی؛ اشتقاق، لغت، صرف و نحوآشناشدید. حالادراین قسمت باعلم معانی، آشنا می‌شویم.

الف) تعریف علم معانی

معانی: جمع معناست، مدلول ها، مضمون ها، درلغت، بمعنای مقصود می باشد. دراصطلاح علم بیان، دانشی‌است که با آن حالات لفظ عربی از جهت هماهنگی با اقتضاء حال شناخته می‌شود، به گونه‌ای که سخن، با هدف ایراد آن، متناسب گردد، دانشی که درآن از جابه جایی اجزای جمله و از تغییراتی که زیبایی وتأثیرکلام ایجاد می‌کند، بحث می‌شود و مباحث اصلی درآن؛ اسناد، قصر، انشاء، وصل وفصل، ایجاز، اطناب ومساوات است، دانش شناخت معنوی ودرونی، دانش های معانی و بیان.(حسن عرفان، ۱۳۸۸، ۱، ۷۹) ؛ انوری، ۱۳۸۷، ۲، ۲۲۲۵)

ب) فایدهٔ علم معانی

۱) شناخت اعجاز قرآن کریم؛ زیرا خداوند ساختار نیکو و وصفی زیبا و پیوند هایی و واژه های استوار و الفاظی سالم به آن بخشیده است، و ویژگی های دیگری که عرب را درمقابل آن عاجزساخته است.

۲) شناخت رازهای بلاغت و فصاحت، کلام عربی، شعر، نثر، تا مانند آن سخن گویی وکلام

خوب و پست را از هم جدا کنند.

۳) به عبارت سوم: علم معانی، به ما یاد می‌دهند که این جمله ها(ی که در علم صرف ونحو، محلِّ بحث است) را درکجا به کار ببریم؛ چه وقت جمله را اسمیه و چه وقت فعلیه بیاوریم و چه وقت آن را بیاوریم، چه وقت از واو عطف استفاده کنیم، چه وقت جمله را طولانی کنیم و چه وقت جمله را طولانی نکنیم و چه وقت آن را کوتاه بیاوریم و چه وقت بدون تأکید و چه وقت تأکید کنیم، چه وقت فاعل و مفعول و حال و تمیز را در کلام بیاوریم و چه وقت حذف کنیم. مسند و مسندٌالیه را چه موقع ذکر کنیم و چه موقع بیندازیم.

ج) موضوع علم معانی

موضوع آن لفظ عربی‌است، برای این که معانی دوم را به مخاطب بفهماند؛ منظوراز معانی دوم، همان هدف های مورد نظرِ متکلم است که متکلم سخنش را به خاطر آن اهداف، لطافت و زیبائی می بخشد و آن را با مقتضی حال هماهنگ می‌کند.

حال کدام است و مقتضی‌آن چیست؟ حال واقعیّتی است که گوینده را به انتخاب شکل ویژه‌ای ازسخن یا عدم انتخاب صورت دیگروادارش می‌کند، مقتضی، ارائه‌ی سخن به شکلی که حال آن را طلبیده است. مثلاً هوشمندی مخاطب حالی است که کوتاه آوردن سخن را می طلبد، اگردربرابر وی سخن کوتاه آورده شود کلام متناسب بامقتضی حال است. کُند فهمیِّ مخاطب حالی است که دراز گویی را می طلبد و اگرچنین القاء شود، سخن متکلم بامقتضی حال هماهنگ است.

مقتضی حال بر اساس مقتضی ظاهر، جاری می‌شود و طبعاً همین جریان بر اساس مقتضی ظاهر، اصل و قانون است. لکن گاهی از آنچه مقتضی ظاهر است به خلاف مقتضی ظاهر، عدول می‌شود. و این عدول که در برخی موارد، شکل می‌گیرد، از قلمرو مقتضی حال است و برای نکته هایی است که گوینده لحاظ می‌کند. مواردش زیاد است و یکی از انواع ارائه‌ی سخن برخلاف مقتضی ظاهر، صنعت التفات است. دراین قسمت با این مبحث ادبی‌آشنا می‌شویم.

۱) معنای التفات

التفات: درلغت، بمعنی نگریستن بکسی، توجّه کردن، توجّه داشتن به کسی، روکردن. اصطلاحی‌در علم بدیع، به موجب آن گوینده ضمن بیان مطلب روی سخن را به شخص یا امری

غایب می‌گرداند، یا از مطلبی بمطلب دیگر یا از مخاطبی بمخاطب دیگر توجّه کنند. مانند این بیت از حافظ:

صبا به لطف بگوآن غزال رعنا را　　که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

یا شعری ازسیاوش کسرایی

آفتابا مدد کن که امروز　　باز بالنده تر قد برآرم

یاریم ده که رنگین تراز پیش　　تن به لبخند گرمت سپارم

چنانچه بیان شد، التفات، دراصطلاح بدیع، انتقال از تکلم یا خطاب یا غیبت به یکی دیگراز آن هاست.

متکلم: گوینده. دراصطلاح‌ادبی، اول شخص مفرد.

مخاطب: کسی‌که دیگری با اوسخن می‌گوید وروی سخن با اوست، دراصطلاح ادبی، دوم شخص. خطاب، اساساً باید در برابرکسی باشد که مشخص است ودیده می‌شود.

غایب: کسی‌که حضور ندارد. دراصطلاح ادبی، سوم شخص.

۲) هدف التفات چیست؟

التفات برای اهدافی‌آورده می‌شود. برای این‌که: درگفتار، هنرنمایی شود «رقص‌کلام» و خطاب، رنگارنگ گردد، تا شنونده از یك نواختی سخن خسته نشود، به نشاط آید و به گوش دادن بیشتر سخن کشانده شود. «چون برای هرتازه‌ای لذّتی است» و برای بعضی از جاهای التفات، لطافت هایی است که ملاك درك آن ها ذوق سالم است. {اداره کردن یک جلسه(سخنرانی، عروسی، ولادت، و...)هنرمی‌خواهد، یک سخنران ماهرکسی است که سخنانش مخلوط از آیات قرآن، حدیث، شعر، حکایت، ضرب المثل، شوخی‌های بامزه ومعنی دار باشد. التفات بالا تر از این تعبیراست.}؛

۳) شیوه‌های گرایش به التفات: (شش‌گونه است)

الف) عدول از تکلم به خطاب، مانند: سخن خداوند: (وَما لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذي فَطَرَني وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)؛ آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و [همه‌ی] شما به سوی او بازگشت می‌یابید؟ (یس/۲۲)؛ دراین آیه، روند سخن(مقتضی ظاهر)به شکل تکلم است، امّا درآخر آیه به صورت خطاب درآمده است. براساس قاعده بایستی می‌گفت:«إليه أرجع» ولی‌گفته! «إليه ترجعون»

ب) عدول از تکلم به غیبت، مانند؛ سخن خداوند: (ياعِبادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا

مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ)؛ ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید. (زُمر/۵۳)؛ در این آیه، روند«آغاز»کلام به گونهٔ تکلم است لکن به جای«من رحمتی» از «رحمة اللّه»استفاده شده است و بدین‌سان التفات از تکلم به غیبت شده است.

ج) عدول از خطاب به تکلم، مانند کلام خداوند: (وَ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ)؛ و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار(بند گان) است. (هود/۹۰)؛ آغاز سخن در این آیه، به گونه‌ی خطاب است ولی در«إنّ ربّی»التفات به سوی متکلم پیدا شده است.

د) عدول از خطاب به غیبت، مانند کلام خداوند: (رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ)؛ پروردگارا، به یقین، تو در روزی که هیچ تردیدی درآن نیست، گرد آورندهٔ مردمانی. قطعاً خداوند، در وعدهٔ (خود) خلاف نمی‌کند. (آل عمران/۹)؛ شکل ارائه‌ای سخن در آغاز آیه به صورت خطاب است لکن در«إنّ اللّه» از خطاب به غیبت التفات شده است.

ه) عدول ازغیبت به تکلم، مانند کلام خداوند: (وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً)؛ و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش (باران) فرستاد و از آسمان، آبی پاك فرود آوردیم. (فرقان/٤٨)؛ در این آیه، ابتدا شکل آیه به صورت غیبت است و سپس در «أنزلنا» التفات به سوی تکلم رخ داده است. و بر اساس قیاس (قاعدة) آغاز آیه، می‌بایست «أنزل» باشد.

و) عدول از غیبت به خطاب، مانند کلام خداوند: (وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ)؛ و

زمانی که از پسران یعقوب پیمان گرفتیم که: جز خدا را نمی‌پرستید. (بقره/۸۳)؛ دراین کلام، آغاز آیه شریفه به گونه‌ی غیبت است ولی در«لا تعبدون» التفات به خطاب پیدا شده است.

۶) علم بیان

یکی‌ازعلوم کاربردی درادبیات عرب، علم بیان است که به ما یاد می‌دهد چگونه یك مطلب را به صورت های گوناگون ادا کنیم، تا معانی متفاوت ومورد نظر حاصل شود. دراین قسمت با این علم ادبی‌آشنا می‌شویم.

الف) تعریف علم بیان

بیان: درلغت، بمعنی آشکار کردن، واضح نمودن، شرح، تفصیل، توضیح، تقریر، تکلّم، آنچه که به دلالت یا فصاحت و جزآن، چیزی آشکارگردد، گفتارفصیح که مراد گوینده را روشن سازد. درعلم ادبی، دانشی است که درآن بحث می شود از چگونگی ادا کردن معنی واحد به عبارات مختلفه. مثلاً در بیان شجاعت زید، یک بارگفته می‌شود: (زیدٌ کالاسد فی‌الشجاعه)، باردیگر: (زید شجاع)، بارسوم: (زید کالاسد)، بارچهارم: (زید اسد)، بارپنجم: (رأیتُ اسداً فی الحمام)، بارششم: (زید یحطّم الفرس). برمبنای تصویرسازی واسلوب ادبی، مانند: استفاده از تشبیه واستعاره.

علم بیان، دراصطلاح پیشوایان پیشین بلاغت، بر سه فن(معانی، بیان و بدیع) به کار می‌رفته است. از این‌رو که نام یك قسمت را بر همة آن مجموعه می‌نهاده‌اند. ولی دانشمندان اخیر، واژة «بیان» را تنها برای علمی به کار می‌برند که از مجاز، استعاره، تشبیه و کنایه بحث می‌کند.

ب) فایدهٔ علم بیان

فوائد علم بیان، آگاه شدن از راز های قرآن کریم، نظم و نثرادبیات عرب است وشناخت تفاوت هایی‌که درفنون فصاحت عرب وجود دارد و اختلافی که در درجه های بلاغت هست تاجایی که به درجه اعجازقرآن کریم می رسد. به بیان دیگر، علم بیان، به ما یاد می‌دهند که چگونه یك مطلب را به صورت مختلف ادا نموده وآشکار کنیم که محمود سخاوتمند است و یا محمود حاتم است و یا مثل حاتم است و یا سفره‌اش پهن است و خا کسترش زیاد. خلاصه از چه طریقی مطلب را برسانیم و از حقیقت یا مجاز یا استعاره یا تشبیه و یا کنایه، استفاده کنیم. (حسن عرفان، ۱۳۸۸، ۱، ۱۰)

هدف علم بیان، ایجاد سخن در ساختاری است که آرمان های گوینده را نشان دهد و واکنش مطلوب را در شنونده پدید آرد.

ج) موضوع علم بیان

موضوع علم بیان، الفاظ عربی از جهت استعاره، حقیقت، مجاز، کنایه، و...، است. کنایه درلغت، چیزی است که انسان می‌گوید وغیرآن را اراده می‌کند. دراصطلاح ادبی، لفظی است که غیرمعنایی که برای آن وضع شده است ازآن اراده شده و ارادة معنی اصلی‌آن هم جایزاست؛ چون قرینه‌ای باز دارندة از اراده معنی اصلی وجود ندارد. مانند: (زید طویل النجاد)؛ زید بند شمشیرش

درازاست، با این تعبیراراده می‌کنی، اوشجاع بزرگ است.

فرق کنایه ومجاز دراین است کـه، درکنایـه ارادة معنـی اصـلی‌صـحیح اسـت ولـی درمجـاز، اراده معنی‌اصلی‌صحیح نیست، چون مجاز با اراده معنی اصلی منافات دارد.

۷) علم بدیع

آخرین علم ادبی که در مقالة حاضرمورد بررسـی قرارمـی‌گیـرد، علـم بـدیع اسـت کـه مربـوط بـه آرایش‌ها و زیبایی های لفظی(و زیبایی‌های معنوی) است. دراین قسمت بـا ایـن علـم کـاربردی، آشـنا می‌شویم.

الف) تعریف علم بدیع

کلمة«بدیع»: درلغت از مادة(بدع الشـی یبدعـه بـدعاً)؛ مـی‌باشـد یعنـی ایجـاد کـرد و آغـاز کـرد وکلمة«بدیع» و «بدع»: (الشیء الذی یکون اولا)؛ یعنی چیز تازه، جدید، نـو، زیبـا، جالـب کـاری کـه قبلاً نظیرنداشته است.

بدعت: یعنی هر چیزی نوظهور. بدعت در دین، یعنی چیزی که جزو دین نیسـت، بـه دیـن نسـبت دادن و در آن واردکـردن. و البدعـة: (و الحـدث و مـا ابتـدع مـن الـدین بعـد الا کمـال)؛ وقتـی می‌گویند:(ابدعت الشئ)؛ یعنی چیزی را اختراع کردم، نـه بـر سـبیل مثـال و نمونـه. یعنی:(اخترعتـه لا علی مثال).

و البدیع: من اسماء اللّه تعالی لابداعه الاشیاء و احداثه ایاها.

بدیع، بمعنی مبدع است مانند نذیر بمعنی منذر و ابداع بمعنی ایجـاد چیـزی اسـت بـدون سـابقه و نقشه و مثال، و بدعت در دین بمعنی احداث چیزی است که در دین نبوده و بدع بمعنی تازه و بـی‌سـابقه است. و نیز وقتی می‌گویند: (ابدع الشاعر)؛یعنی شاعر شعر نـوی آورد، خـوب شـعر گفـت، بـی‌نظیـر شعر ساخت. دراصطلاح بلاغت: به محسّنات وصنایعی‌گفته می‌شود که نظم ونثر فصـیح بلیـغ را بـا آن آرایش می‌دهند و به آن سخن آرایی ونادره گویی ونغزگفتاری هم گفته می‌شود.

از معانی گوناگون، چنین استنباط می‌شود که در کلمة «بدیع» دو چیز برجسته هست:

۱) در امور بدیع، نوآوری و تازگی باید وجود داشته باشد.

۲) در مفهوم چیز بدیع، براعت و غرابت هم باید باشد. (علوی مقدم، ۱۳۷۲، ۱، ٤۱۷)

علم بدیع، در اصطلاح امروز، علمی است که از آرایش‌های سخن فصیح بلیغ، بحث می‌کنـد. تـا

زمان سکاکی(متوفی به سال ٦٢٦ هجری) منظور از کلمة «بدیع» تمام زیبایی‌های لفظی و معنوی بود، و کلمه «بدیع» را تقریباً در مفهوم بلاغت و نقد علمی به کار می‌برده‌اند بدون اینکه، تقسیمات امروزی را در نظر داشته باشند. سکاکی، نخستین کسی است که میان علوم بلاغی، تفاوت قائل شد و حد و مرز علوم سه گانة معانی، بیان و بدیع را مشخص و مباحث علم بیان را بر: تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه منحصر کرده و در علم «معانی» از مباحث جمله و آنچه که به جمله ارتباط پیدا می‌کند، بحث کرد و از انواع فنون بدیعی، تحت اسم«محسّنات» سخن گفت و آن ها را به محسّنات لفظی و معنوی، منقسم ساخت(سکاکی، بی‌تا، ۱۷۹)؛ پس از سکاکی، خطیب قزوینی(متوفی به سال ۷۳۹ هجری) آنچه را که سکّاکی، محسّنات گفته بود، علم بدیع نامید و تقسیم بندی علوم بلاغی مشخص شد و اقسام آن معلوم گردید. (علوی مقدم، ۱۳۷۲، ۱، ٤١٨)

در قرآن کریم، کلمة «بدیع» دو بار به کار رفته است:

اول: (بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ)؛ [بی‌سابقه ماده، مدت و نقشه] پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. وهنگامی که فرمان به وجود آمدن چیزی را صادر کند فقط به آن می‌گوید: «باش». پس بی‌درنگ می‌باشد. (۱۱۷/بقره)

دوم: (بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ،أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ صاحِبَةٌ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ)؛ [او] پدید آورندة آسمان ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد؟ در صورتی که برای او همسری نبوده، و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست. (۱۰۱/ انعام)

درهمین دو آیه نیز، مفهوم شگفتی و نوآوری و ظرافت که جلب توجّه کند و اذهان را به خود متوجه سازد، در کلمة «بدیع» وجود دارد، زیرا آفرینش آسمان ها و زمین ابتداءً و بطور آغازی، خود شگفت‌آور است و دلیلی است بر قدرت خداوند و الوهیّت او. (علوی مقدم، ۱۳۷۲، ۱، ٤١٨)

ب) فائدۀ علم بدیع

علم بدیع ما را، با آرایش‌ها و زیبایی های لفظی و زیبایی‌های معنوی سخن«کلمه»آشنا می‌سازد.

ج) موضوع علم بدیع

موضوع این علم، آرایش های سخن فصیح«بلیغ»والفاظ عربی درنظم ونثر است که متکلم به خاطراهدافی، سخنش را به این آرایه ها استوار می‌سازند، به این آرایش ها«محسّنات»و«صنایع بدیع» نیزمی‌گویند و بردو قسم است: لفظی و معنوی.

۱) صنایع لفظی

صنایعی‌که الفاظ را زیبائی می بخشد، صنایع لفظی نامیده می‌شود و ازتناسب الفاظ به وجود می‌آید که صنایع زیر ازآن جمله‌اند: سجع وانواع آن، موازنه، ترصیع، تضمین، جناس وانواع آن، اشتقاق، قلب، طرد وعکس، اعنات، حذف، ذوقافیتین، تشریح، ذوبحرین وتوشیح.

۲) صنایع معنوی

صنایعی که معنی را زیباتر جلوه می‌دهد، صنایع معنوی هستند و از زیبایی معنا وحُسن تعبیر ایجاد می‌شوند که ازآن جمله‌اند: حسن مطلع، حسن تخلّص، حسن تشبیه، حسن مقطع.

محسّنات مشترک: صنایعی‌که موجب زیبائی لفظ ومعنی باشد، محسّنات مشترک است. به بیان دیگر، برخی صنایع را هم می توان لفظی دانست و هم معنوی که آن ها را «صنایع مشترک»گفته‌اند وازجملة آن ها استخدام، انسجام، براعت استهلال، توریه، حسن تعلیل، حسن مطلع وحسن مقطع است. مجموعه‌ای صنایع لفظی، معنوی«ومشترک» را صناعات ادبی می‌نامند. (علی رامین، ۱۳۸۹، ۱۱، ۲۰) دراین قسمت، از باب نمونه صنایع استخدام و توریه را توضیح می‌دهیم.

۱) استخدام

استخدام، آن است که از ضمیر چیزی اراده شود واز مرجع آن چیز دیگر. به بیان دیگر، لفظی‌که بین دومعنا مشترک است، ذکرگردد و از لفظِ آن یک معنا اراده شود، سپس ضمیر یا اسم اشاره‌ای به معنای دیگرآن بازگردانده شود و یا دو ضمیر به آن لفظ برگردانده شود ومراد از ضمیردوم معنایی‌غیرازمراد ازضمیر اول باشد، مانند: (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ)؛ نخست از واژه‌ای«شهر»هلال اراده شده است، سپس در پایان ضمیربه معنای ایام رمضان رجوع داده شده است. (بقره/۱۸۵)

شبه استخدام

بحث استخدام در مورد ضمیر مطرح است ولی در غیر ضمیر هم ممکن است که از یک لفظ به قرینه‌ای یک معنی و به قرینه‌ای دیگر، معنای دیگراراده شود: (لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب)؛ هرزمانی نوشته‌ای دارد« و برای هرکاری موعدی مقرراست» خداوند هر

چه را بخواهد محو وهر چه را بخواهد اثبات می‌کند وام الکتاب نزد اوست. (رعد/۳۹) ؛ دراین آیه از لفظ کتاب به قرینه اجل وقت اراده شده و به قرینه یمحواللـه مکتوب می بینیم که از یک لفظ در آن واحد به دو قرینه، دو معنی اراده شده است.

۲) صنعت توریه

توریه: درلغت، بمعنی پوشاندن، پنهان کردنی، خبر را پوشاندن. دراصطلاح: این است که گوینده لفظ مفردی را به کارمی برد که دو معنا دارد: یکی معنی نزدیک که مقصود اونیست، ولی لفظ آشکارا بدان دلالت می‌کند و دیگری معنی دورکه مراد اوست، ولی دلالت لفظ برآن پوشیده است، ولی شنونده می پندارد گوینده معنای نزدیک را در نظردارد، امّا اوتنها معنای دور را قصد می‌کند به کمک قرینه اش که به آن اشاره دارد وآن را ظاهرنمی‌سازد و ازغیر پنهان می‌گرداند. مانند: (وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ ما جَرَحْتُمْ بِالنَّهارِ)؛ «جرحتم»دومعنا دارد؛ یکی معنی نزدیک از خانواده مجروح ساختنی است، ودیگری معنی دورکه دست زدن به گناه ازآن قصد شده است وخداوند از«جرحتم»معنای دورآن را اراده نموده است.(انعام/۶۰)

نتیجه گیری

اثرحاضر، تحقیقی‌است درخصوص ادبیات عرب و دورنمای کلی‌از آن. دانستن آن برای فهم قرآن و احادیث ضروری است. زیرا مهم ترین منابع اسلامی، یعنی کتاب و سنّت، به زبان عربی است. پس دانش پژوهان علوم دینی باید با ادبیات عرب، آشنا و از آن آگاهی داشته باشد، تا بتواند مراد و مقصود متکلّم را از عبارت کتاب و سنّت بفهمند. ادبیات عرب، چهارده علم است: علم اشتقاق، صرف، نحو، لغت، ... کسی‌که به این علوم آشنا باشد بر کلام عرب مسلّط، و کمال استفاده را از آیات و احادیث می‌تواند بنماید.

آنچه دراین نوشتار مورد بررسی‌قرارگرفت، هفت علم ادبی«کاربردی»، مطابق سه موضوع: تعریف، فایدة و موضوع علم، نگارش یافته است و علوم مذکور عبارتنداز:

اشتقاق: دانشی‌است که درآن، در بارة ارتباط ریشه‌ای باریشه دیگر وتعیین اصل وفرع آن ها، بحث می‌شود.

علم لغت: دانشی‌است که درآن، معنای هرکلمه شناسایی شده و ریشه‌ای آن ها به صورت دقیق تعیین می‌گردد.

علم صرف: دانشی است که به سبب آن بناء و ساختمان هرکلمه‌ای از کلمات لغت عرب شناخته مي‌شود.

علم نحو: دانشی‌است که باتعیین اعراب یا بناءکلمه، نقش اعرابی‌آن را درجمله بررسی می‌کند. به بیان دیگر، ارزیابی(حالت های اعرابی)کلمه که درصورت چینش کلمات درکنار یکدیگر وایجاد ارتباط بین آن ها ایجاد می‌شود.

علم معانی: علم به اصول و قواعدی است که با دانستن آن متکلّم سخن خود را به مقتضای حال و مقام، بیان می‌کند و مباحث آن در هشت باب به ترتیب زیر می‌باشد: اسناد خبری، احوال مسند الیه، احوال مسند،

احوال متعلّقات فعل، قصر و حصر، انشاء، وصل و فصل، ایجاز و اطناب و مساوات.

علم بیان: علم به اصول و قواعدی که گوینده و یا نویسنده با شناختن آن می‌تواند معنای واحدی را به صور گوناگون که از جهت درجه روشنی متفاوت است، بیان کند: (و هوعلم یعرف به ایراد المعنی‌الواحد بطرق مختلفه فی وضوح الدلالة علیه) و کسی که توانائی چنین کاری را داشته باشد و انجام آن برایش ملکه شده باشد بلیغ است و مباحث اصلی این علم، چهار فن: تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه است.

علم بدیع: دانشی است که در آن از صنایع الفاظ مانند: جناس، سجع، موازنه، طباق و مراعات النظیر و غیره که استعمال آن ها پس از رعایت مقتضای حال و مقام و خالی بودن از تعقیدی که موجب رونق و زیبایی کلام می‌شود بحث و گفتگو می‌کند: (و هو علم یعرف به وجوه تحسین الکلام بعد رعایة المطابقة و وضوح الدلالة)

حرف نهایی: کسی که با این علوم کاربردی آشنا و مسلّط باشد، می‌تواند از قرآن کریم و احادیث معصومین(علیهمُ السَّلام) به صورت درست استفاده نماید.

کتاب نامه

قرآن کریم(باترجمه های مختلف)

اءمیل بَدیع یَعقوب، ترجمه، **مَوسُوعة النحو والصّرف والاعراب**، مترجم: قاسم بستانی، محمد رضایوسفی، قم: انتشارات اعتصام، چاپ دوم، رجب ۱۴۲۸ق

انوری، حسن، **فرهنگ سخن**، تهران: انتشارات سخن، چاپ ششم، ۱۳۸۷

بیانی، خادم حسین، **انیس الادیب فی التجزیه والترکیب**، قم: نشرآراسته، چاپ اول، ۱۳۸۶

جامع المقدمات، مصحح: محمد محمدی قاینی، قم: انتشارات دارالفکر(چاپ،جامعه مدرسین)، بی‌تا.

جزایری، سید حمید، **دانش صرف**، قم: انتشارات نصایح، چاپ پنجم، ۱۳۹۹

حایری، علی«صفایی»، **استاد ودرس«صرف ونحو»**، قم: انتشارات **لیله** القدر، چاپ اول، ۱۳۸۱

حسینی، هاشم، **علوم العربیة**، تهران: انتشارات مفید، چاپ دوم، ۱۳۶۴

دهخدا، علی اکبر، **لغت نامة دهخدا**، تهران: مؤسسة لغت نامة دهخدا، چاپ دوم، ۱۳۷۷

سکاکی، یوسف بن ابی بکر، **مفتاح العلوم**، بیروت- لبنان: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، بی‌تا.

شرتونی، رشید، **ترجمه وشرح مبادی العربیه**، مترجم، سید علی حسینی، قم: انتشارات دارالعلم، چاپ بیست و یکم، ۱۳۹۴

شیرافگن، حسین، حامد دلاوری، **ترجمه وشرح فارسی الهدایه فی النحو**، قم: مجتمع ناشران،

چاپ اول، ۱۳۹۲

طباطبائی، سید محمد رضا، **صرف ساده**، قم: انتشارات دارالعلم، چاپ هفتادوپنجم، ۱۳۹۰

علوی‌مقدم، محمد، **در قلمرو بلاغت**: (مجموعه‌ای از مقاله ها، پژوهش ها، نقد ها و بحث‌های

بلاغی و تفسیری، مشهد: آستان قدس رضوی، موسسه چاپ و انتشارات، چاپ اول، ۱۳۷۲

علی رامین و همکاران، **دانشنامه دانش گستر**، تهران: مؤسسه دانش‌گستر روز، چاپ اول، ۱۳۸۹

عمید، حسن، **فرهنگ فارسی**، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳

معین، محمّد، **فرهنگ فارسی**، تهران: مؤسسةانتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۰

ناصرمکارم شیرازی وهمکاران، **دائرة المعارف فقه مقارن**، قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب«ع»، چاپ اول، ۱۳۸۹

هاشمی، احمد، **ترجمه و شرح جواهر البلاغة**، مترجم، حسن عرفان، قم: نشربلاغت، چاپ دهم، ۱۳۸۸